

وزیر ممالک عظیمه این پادشاهان را از حلب تا کاشغر و از لب دریای مدیترانه تاخان
بالغ بکفایت و لیاقت تمام اداره میکرد و هنوز کتیبه های فارسی که از یکطرف در جزیره
قبرس و از طرفی دیگر در یکن وجود دارد حدّ نفوذ معنوی ایران و دامنه وسعت زبان
فارسی را میدرساند.

حال اگر جماعتی پیدا شده اند که ابلهانه میخواهند سیر تاریخ را معکوس کنند
همان سیر تاریخ ایشان و حرکت مذبح ایشان را بر زیر پای خود در هم فرو خواهد
مالید و مرکز نخواهد گذاشت که همزمانان قطران و شیخ شبستری و همام و قاسم انوار لغت
شیرین خود را از دست بدهند و باشکسته بسته های ترکمانان اظهار ذوق و عرض هنر کنند
تمام امید ما در جلوگیری از این مفسده چنانکه گشتیم بمردم با فوق و وطن
دوست آذربایجانی است و یقین داریم که ایشان بهتر از هر کس سوء نیت مبلغین این
افکار شوم را دریافته اند. چون هیچکس از این طبقه مردم که خوشبختانه اکثریت
قریب با اتفاق دارند با این بازی مفتضح همراه نیستند و با بی اعتنائی بآن مینگردند مسلم
است که نیرنگ بازیگران بی هنر این صحنه بزودی نقش بر آب خواهد شد و این
تخم فاسد مجال رشد و نمو نخواهد یافت. این امید در ما قوی است و اطمینان داریم
که روزگار هم که همیشه حق را بر باطل غالب میخواهد قدرت خود را در این مرحله
ظاهر خواهد ساخت. ^{شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی}
بصبر کوش تو ای دل که حق رها نکنند ^{مجله علوم انسانی} چنین عزیز تکینی بدست اهرمنی

بایمردی همسایه ...

حقا که با عقوبت دوزخ برابر است رفتن بایمردی همسایه در بهشت

(سعدی)

خاندان افتخاری بگری قزوینی

یکی از خاندانهای مشهور که در ایام حکومت مغول بر ایران بفضل و ادب کفایت و سیاست مشهور شده و يك عده از افراد آن خاندان در آن اوقات در مشاغل دولتی و دیوانی بمقامات عالیہ رسیده و در انشاء و شعر از خود آثاری، معتبر بجا گذاشته اند خاندان افتخاری بگری است که بمناسبت لقب جدّ اعلاي خود افتخار الدین از علمای نیمه دوّم قرن ششم بافتخاری و بعلت نسب ایشان بخلیفه اول ابو بکر صدیق بگری مشهور شده اند.

اسلاف این خاندان در موقعیکه درست معلوم نیست بقزوین هجرت کرده و در آن شهر اقامت گزیده بودند بهمین جهت خاندان افتخاری بگری بقزوینی مشهور شده اند و مستوفی قزوینی در آخر تاریخ گزیده در ذکر خاندانهای منتسب بقزوین در خصوص ایشان چنین مینویسد ۱ :

«اصلشان افتخار الدین محمد بگری بود از نسل امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه و او مردی دانشمند و متقی بود پیش امام سعید محمد بن یحیی نیشابوری ۲

۱- تاریخ گزیده چاپ عکسی در این مورد ناقص است ، بهمین جهت ما این قسمت را از روی نسخه خطی خود نقل کردیم .

۲- مقتول در شوال ۵۴۹ هـ (رجوع کنید بمجله یادگار سال اول شماره ۶ ص ۳۶) .

تحصیل کرد و بقدر منالی داشت ۱۰ از احفاد او ملک سعید افتخارالدین محمد بن ابی نصر طاب ثراه در عهد دولت مغول بزرگترین اکابر دیوان گشت و او ملکی عادل عاقل صاحب حزم و رأی بود و در تدبیر امور دیوانی عذیم المثل و در تحصیل خط و زبان ترکی و مغولی سعی بلیغ نمود، قول او مغولان را نص قاطع باشد و کتاب کلیله و دمنه با زبان مغولی و کتاب سندباد با زبان ترکی نقل کرد و الحق در هر دو داد سخن وری داده است، در زمان او گتافا آن بحضرت رفت منگو قاآن و برادران و عزادگان و خویشان پیش او تعلیم کردند چون دولت بمنگوقاآن رسید او مرتبه و جاهی تمام یافت و حاکم تومان قزوین شد و حکومت آن بود که او کرد، مال و ملک فراوان برو جمع شد عمارات عالی ساخت و در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه درگذشت،

امیر عمادالدین اسمعیل گوید در تاریخ وفات افتخارالدین محمد:

جهان فضل و کرم افتخار دولت و دین	که بود پایه قدرش و رای اوج زحل
گذشته ششصد و هفتاد و هشت از هجرت	شب دوشنبه سیم از جمادی الاول
ز رود بار سفر کرد سوی خلد برین	پیش ایزد بی چون خدای عز و جل

برادرانش بجاه او مرتبه بلند داشتند ملک سعید امام الدین یحیی طاب ثراه در اوایل حاکم تومان قزوین بود بعد از آن بر تمامیت عراق عجم حاکم شد و املاک بی قیاس جمع کرد چنانکه از تبریز تا یزد که اقصی عراقست بیشتر شبها در ملک خود نزول

۱- شرح حال این افتخارالدین محمد بکری در هیچ کتاب معتبری بنظر نرسید تنها در کتاب تدوین رافعی در احوال علماء قزوین از شخصی بنام «ابو سعید محمد بن ابی المکارم عمر البکری القزوینی» ذکری هست که بظن قوی همین شخص است. خلاصه آنچه رافعی در احوال او مینویسد این است:

« این شخص قه را در قزوین آموخت بعد پیشابور و خوارزم و ماوراء النهر رفت و حدیث کبیر را با پدرم از ابو عثمان عسایدی و عمر صفار و عبدالرحمن اکاف و غیر ایشان سماع کرد و در خوارزم و غیر آن نیز سماع حدیث نمود و بعضی از طرق خلاف را در حفظ داشت. مردی بود سلیم قلب و نیکو اخلاق. وفاتش در نیمه رجب سال ۶۰۹ اتفاق افتاد و او آخر کس است از اصحاب محمد بن یحیی در قزوین بلکه در تمام بلاد عراق که وفات یافته، جمع کثیری از او قه آموختند و حدیث سماع کردند. » چون رسم رافعی در تدوین این بوده است که القاب مضاف به «دین» را ذکر نیکرده لذا در این ترجمه لقب او که افتخارالدین است ذکر نشده.

کردی و اصحاب عراق در خدمتش بودندی، علوفه از املاک خاصه او خوردندی و او در طاعت و عبادت درجه عالی داشت و هرگز از ذکر خالی نبودی در آخر عمر قرب ده سال بر عراق عرب نیز حاکم شد برادر دیگرش عمادالدین محمود حاکم مازندران بود، برادر دیگرش رکن الدین احمد حاکم کرjestان بود، برادر دیگرش رضی الدین بابا حاکم دیار بکر بود بعد از همه برادران بیفداد ملک امام الدین در ربیع الآخر سنه سبعمائه در گذشت و هم آنجا مدفون شد بعد از دو سال از آن همه املاک و اسباب در دست ورثه هیچ نماند، از آن قوم ملک رضی الدین بابا و پسرش عمادالدین اسمعیل اشعار خوب دارند، امیر اسمعیل گوید:

بود مهتری که دست دمد	روز تا شب شراب نوشیدن
یا طعام لذیذ پر خوردن	یا ملون لباس پوشیدن
یا بر آنها که زبردست تواند	هر زمان بی سبب خروشدن
من بگویم که مهتری چه بود	گر توانی سخن نبوشیدن
غنگنارا ز غم رهانیدن	در مراعات خلق کوشیدن

بحکم یرلیغ منکوقا آن ملک سعید افتخار الدین محمد افتخاری حاکم قزوین

شد و در سنه احدی و خمسین و ستمائه او و برادرش ملک سعید امام الدین یحیی طاب مشواهیست و هفت سال حکومت کردند در سنه سبع و سبعین و ستمائه حکومت صاحبان سعیدان حسام الدین امیر عمر شیرزادی و خواجه فخر الدین مستوفی تعلق گرفت بحکم یرلیغ ابقاخان چند سال حاکم بودند باز بافتخاریان تعلق گرفت و تا آخر عهد اولجایتو سلطان اکثر اوقات افتخاریان حاکم بودند، در اول عهد ابو سعید بهادر خان بنوآب مادر پدرش خاتون معظمه کنجشکاب خاتون در وجه اخراجات اردوی او تفویض یافت. در این شرح بسیار مفید مؤلف تاریخ گزیده از خاندان افتخاری بگری از هفت تن نام میبرد باین تفصیل:

۱- افتخار الدین محمد بگری جد اعلاهی افراد این خاندان که از شاگردان امام

محمد یحیی نیشابوری (مقتول در شوال ۵۴۹) بوده و بهمنی جهت این خاندان را

افتخاری میخوانند.

- ۲ - ملك سعيد افتخار الدين محمد بن ابی نصر از معاصرین اوگتاقان (۶۲۴ - ۶۳۹) و منگوقاآن (۶۴۶-۶۵۶) مترجم کلیله و دمنه بمغولی و سندباد نامه ترکی جغتائی و حاکم قزوین و فائش در سوم جمادی الاولی سال ۶۷۸
- ۳ - برادر او ملك سعيد امام الدین یحیی حاکم قزوین و ضمان دار عراق عرب که در ۷۰۰ فوت کرده و احوال او ذیلاً بیاید
- ۴ - برادر دیگرش عمادالدین محمود حاکم مازندران که قبل از ۷۰۰ در گذشته
- ۵ - برادر دیگرش رکن الدین احمد حاکم گرجستان که او نیز قبل از ۷۰۰ مرده
- ۶ - برادر دیگرش رضی الدین بابا حاکم دیار بکر و موصل که در ۶۷۶ مقتول شده و ذکر او نیز ذیلاً بیاید

۷ - عمادالدین اسماعیل پسر رضی الدین بابا که باحوال او نیز در همین مقاله اشاره خواهد شد.

از این جماعت غیر از افتخار الدین محمد ثانی مترجم کلیله بمغولی و سند ناهه ترکی مشهورترین افراد این خاندان ملك امام الدین یحیی و برادرش رضی الدین بابا و پسر این دو عمادالدین اسماعیل است که ما در اینجا آنچه در این بابها میدانیم باطلاع خوانندگان محترم میرسانیم.

ملك امام الدین یحیی چنانکه صاحب تاریخ گزیده اشاره کرده ابتدا حاکم قزوین بود و بتدریج صاحب ثروت و شوکتی عظیم شد و بر تمام عراق عجم حکومت یافت . بعد از آنکه ارغون در سال ۶۸۳، تخت ایلخانی جلوس کرد نظر باختصاصی که شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی بساطان احمد ایلخان سابق داشت و تهمتی که بصاحب دیوان در مسموم کردن ابا قاپدر ارغون بسته بودند در صدد برآمد که صاحب دیوان را که از ترس ارغون باصفهان پناهنده شده بود نزد خود جلب کند و کینه ای را که از او در دل داشت بکشد بهمین منظور چند تن را پی در پی در عقب خواجه فرستاد و او را بالتفات خود و وعده صاحب دیوانی دلگرم کرد . یکی از این جماعت که از طرف ارغون پیش خواجه شمس الدین رفت و او را بغفو و لطف ایلخان امیدوار و بمراجعت

و ادار نمود همین ملك امام الدین یحیی بگری بود ۱ .

در سال ۶۹۶ غازان خان قسمت بر و بحر فارس و عراق عرب را بمقاطعه بملك الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم طیبی وا گذاشت و ملك الاسلام در مقطعه عراق ملك امام الدین یحیی را نیز با خود شریک ساخت . سه سال بعد یعنی در اواخر ۶۹۸ ملك امام الدین موفق شد که دست ملك الاسلام را از کار مقطعه عراق عرب کوتاه کند و خود مستقلاً ضمان دار آنجا و صاحب دیوان بغداد باشد . وی در این مقام بود تا در ربیع الآخر سال ۷۰۰ در حله در گذشت و در مدرسه‌ای که در بغداد ساخته بود مدفون شد و پسرش افتخار الدین ثالث بر جای او نشست ۲ .

از ملك امام الدین یحیی شعری بفارسی نقل نشده لیکن از برادر بزرگترش ملك سعید افتخار الدین محمد و برادر کوچکترش ملك رضی الدین بابا و پسر این دو مین یعنی عماد الدین اسماعیل مقداری شعر بدست است که ذیلاً بنقل آنها مبادرت میشود :

از ملك افتخار الدین محمد در نزهة القلوب دو قطعه شعر مذکور است یکی این قطعه :

عاقل طلبد خنول زیرا که خنول از غصه و درد وا رهند او را
مطلوب دل و عیش خوش و لذت عسر آن کس داند که کس نداند او را ۳

دیگر :

طلب کردن علم از آنست فرض که بی علم کس را بحق راه نیست
کسی تنگ دارد ز آموختن که از تنگ نادانی آگاه نیست ۴

اما ملك رضی الدین بابا در سال ۶۶۳ یعنی در سال جلوس اباقا خان بولایت موصل منصوب شد و در این سمت بود تا آنکه در سال ۶۶۶ از آنجا معزول گردید

- ۱ - رجوع کنید بتاريخ و صاف ص ۱۳۹ و جامع التواریخ رشیدی (خطی) در سلطنت ارغون .
- ۲ - برای شبه‌ای از احوال او رجوع کنید ایضاً بکتاب الفخری ص ۲۱ که مؤلف آن حکایتی از او بنقل شفاهی راجع باساعیله و احوال قزوین در مقابل ایشان نقل میکند و تجارب الساف ص ۱۶ و مقدمه آن والحوادث الجامه ص ۴۹۴ و ۵۰۴ .
- ۳ - نزهة القلوب ص ۸۱-۸۲ چاپ بیبی .
- ۴ - ایضاً ص ۹۱ (در چاپی نام‌گوشده نیست ولی در نسخه خطی مطابق متن است) .

و بجای او مسعود نامی از نصرانیان اربل مأمور گشت. رضی الدین در ۶۶۸ بار دیگر بحکومت موصل رسید و مسعود والی سابق و شحنة او را بحساب کشید و با ایشان بدرستی تمام رفتار نمود. این دوتن در سال ۶۷۶ بابا قاسم خان تظلم بردند و ثابت کردند که رضی الدین بابا بر ایشان ظلم نموده. اباقا حکم بقتل ملک رضی الدین داد و او را بفرمان ایلیخان گشتند و سر او را گرد شهر گردانند. ۱.

ملک رضی الدین چنانکه گفتیم در نظم اشعار فارسی طبعی سرشار داشته و از او ابیاتی در يك عده از منابع قدیمی بدست است از آن جمله این چند بیت در هفت اقلیم بنام او آمده:

ای در عقیق کرده نهان لؤلؤ عدن	وی مشک ناب یخته بر برگ نسترن
دانند عاقلان که چه پیداد میرود	از زلف عنبرین تو بر نانه ختن ۰۰
عدل تو دست باد بیند بر راستی	کردست باد بر رخ آب افکنند شکن

دیگر از اشعار ملک رضی الدین بابا این رباعی است که در تاریخ گزیده در فصل شعرای عجم و بنقل از آن کتاب در حبیب السیر (جزو اوّل از جلد سوم ص ۶۷ چاپ بمبئی) و هفت اقلیم آمده و مؤلفین این کتب در سبب نظم آن رباعی نوشته اند که چون ملک رضی الدین بابا از حکومت دیار بکر معزول و کسی دیگر که جلال الدین لقب داشته بجای او منصوب گردید ملک رضی الدین این رباعی را نزد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی وزیر و صاحب تدبیر ملک ایلیخانان ایران نوشت:

شاهاستدی کشورت از همچو منی	دادی بختی نه مردی نه زنی
زین کار جو آفتاب روشن گشتم	بیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی ۲

دیگر از اشعار رضی الدین بابا قصیده ایست شکوائیه که او در جواب ابوالعلاء کنجوی استاد حکیم خاقانی شروانی سروده ۳ و آن در يك مجموعه خطی متعلق بنکارنده

۱- الحوادث الجامعة صفحات ۳۵۴ و ۳۶۱ و ۳۶۷ و ۳۹۷ و ۳۹۸.

۲- رجوع کنید ایضا برجال کتاب حبیب السیر (ضمیمه مجله یادگار) گرد آورده آقای عبدالحسین

نوائی ص ۱۷. ۳- مقصود قصیده ایست از ابوالعلاء در شکوی بطلمع ذیل:

ضمیرم ابرو سخن گوهر است و دل دریا
زبان منادی و سر گوهر و زمانه بها

که مصراع اول آنرا رضی الدین بابا در قصیده خود تضمین کرده.

تمام قصیده ابوالعلاء در سال چهاردهم مجله ارمنان (۱۳۱۲ شمسی) شماره سوم بچاپ رسید.

ضبط است؛ مدوح این قصیده ظاهراً خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی است و آن اینست:

ز شرم روی تو خورشید گشته نا پیدا
نسیم زلف تو خوشتر ز عنبر سارا
عجب مدار که آرند عنبر از دریا
چه میخورم جگرم را بوعده فردا
کجاست روی تو و نور آفتاب کجا
که دید چشمه خورشید در شب یلدا
دهد بیاد هوا ناله های مشک خطا
که جا کجا دهد این جبهه لؤلؤ لالا
که کسی بکام نگردد زجان خویش جدا
ضمیرم ابروسخن گوهر است و دل دریا»
بر اوج همتش از کوچکی بسان سها
چوان همت او سخن گنبد خضرا
چو در مقابل خورشید چشم ناینا
زاد مثل تو از نسل آدم و حوا
غراب جای کند در نشیمن عنقا
بجای صاحب اربل نشسته بو حسنا
چگونه صبر کند بر شامت اعنا
ضمیر باک تو بر قول من چو هست گوا
کنون چگونه کنم دامت ز دست رها
چو آستان رفیع تو باشدش ملجا
هزار یش بدی بر سریشان تنغا
جو نیست هیچکسی در وفا به از «بابا» ۳...
مدام تا که بروید ز خاک تیره گیا
بجوم سعد مرین تو در صباح و مسا

زهی ز زلف تو در تاب رفته مشک خطا
فروغ روی تو بهتر ز لاله نعمان
خیال زلف تو گر نیست خالی از چشم
مرا ز عشق تو امروز دل پر از خونست
کینه ذره عشقت هزار خورشید است
شما یل رخ و زلفت چو دیدم جانم گفت
نسیم زلف ترا بنده ام که هر نفسی
ولی ز مردمک چشم خویش در عجبم
گمان مبر که دلم خواست دوری از لب تو
جفا مکن که بدخ نخدایگان جهان
بزرگ بار خدائی که آسمان باشد
سکوره ایست از زیر وزه گرقیاس کنی
ز کبریای تو محبوب گشته دیده عقل
خدایگانا آنسی که مادر ایام
روا مدار که در عهد چون تو دادگری
بجای خسرو موصل رسیده بو الحسنک
ولی کسی که و راهست چون تو مخدومی
چه حاجتست که تعریف خود کنم بر تو
بشیر لطف تو پروردم از طفولیت
کسی چگونه ز الطاف تو شود معروم
وگر ستور بدندی جماعتی دیگر
اگر چه بر در تو نندگان فراوانند
همیشه تا که بنابد بر آسمان اختر
سعود چرخ ندیم تو در غبوق و صبح

- ۱- سکوره یعنی کاسه گلین رجوع کنید بفرهنگ جهانگیری که از جمله همین بیت رامتل می آورده.
- ۲- ظاهراً این قصیده را هم رضی الدین بابا در شکایت از عزل خود از حکومت دیار بکر و توابع که سابقاً بآن اشاره شد گفته و بجانشین خود در این مقام تعریف کرده است.
- ۳- معلوم است که از اینجا بعد یک یا چند شعر افتاده.

اما شاعرترین کس در این خاندان عمادالدین ابو محمد اسماعیل پسر رضی الدین باباست.

صاحب تاریخ کزیده در حق او گوید: اشعار خوب دارد و شعر او بهتر از شعر پدرش ملک رضی الدین باباست در اوّل عهد ابوسعید بهادرخان سلطانیه نماند.^۱
کمال الدین بن القوطی در کتاب معجم الألقاب پس از ذکر نام و لقب و نسب و اشاره‌ای پیدر و اعمام عمادالدین اسماعیل گوید: «اورا در اوجان و ارآن درخیمه و وزیر سعید محمدبن علی ساوجی دیدم؛ بقاری اشعار نیکو دارد از جمله در سال ۷۰۵ سعدالدین را بقصیده‌ای ستوده است که مطلع آن اینست:

زهی ضمیر تو بر آفتاب خندیده
مقام تو زشرف همچون نور در دیده.

در ضمن مجموعه‌ای از دواوین شعرای فارسی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است ۱ خوشبختانه يك نسخه از دیوان این عمادالدین اسماعیل افتخاری بکری باقی مانده و عنوان او در آنجا: «ابوالفضائل اسماعیل بن بابان ابی نصرالافتخاری بکری القروینی» است.

در مقدمه‌ای که عمادالدین اسماعیل بنشر بر این دیوان نوشته میگوید که در این آخر عمر خود را دریناه امیر ایسن قتلخ کشیده و بنام او دیوان خود را جمع آورده است. در این دیوان اشعار متعددی است در مدح غازان و اولجایتو و تاج‌الدین علیشاه و سعدالدین محمدبن علی ساوجی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و علامه قطب الدین شیرازی و آن مشتمل است بر قصاید و قطعات و رباعیات.
بدبختانه علی‌المجاله ما را دسترسی باین دیوان ممکن نیست امید است که در آینده بنشر قسمتی از اشعار این شاعر که تا کنون گمنام مانده موفق آئیم.

۱- نشانه 795 Supp. persan، فهرست بلوشه ج ۳، ۴۳۴ - ۴۳۵.

۲- امیرایسن قتلخ نویان از امرای مشهور اولجایتو و ابوسعید است و هموست که ناصرالدین منشی کتاب سبط‌العلی را در تاریخ کرمان در سال ۷۱۶ بنام او نوشته.